



قلم روز را ضمن عرض تسلیت و تعزیت به تمام آزادگان جهان و بالخصوص شیعیان و پیروان راستین سیدالشهدا (ع) ، با قلم استاد دکتر علی موسوی گرمارودی شروع و آن را به محضر سید و سالار شهیدان، حسین بن علی (ع) تقدیم می‌کنیم. باشد تا برکت این آغاز، مایه ی تداوم و استمرار قلم های استوار دیگر و نوشته های ماندگار در راه درست و مورد پسند و رضایت خالق هستی باشد . ان شا الله .

خط خون

درختان را دوست می دارم
و آب را
که به احترام تو قیام کرده اند
که مهر مادر توست

خون تو شرف را سرخگون کرده است:
و فلق محرابی
شفق، آینه دار نجابت
که تو در آن نماز صبح شهادت گزارده ای.

در فکر آن گودالم
هیچ گودالی را چنان رفیع ندیده بودم
از گودال پیرس!
که خون تو را مکیده است
در حضيض هم می توان عزیز بود

شمشیری که بر گلوی تو آمد
به دو پاره کرد:
و دیگر سو یزیدی.
هر چیز و همه چیز را
هر چه در سوی تو حسینی شد

اینک ماییم و سنگ ها
درختان، کوهساران، جویباران، بیشه زاران
وگرنه حسینی اند
همه چیز و هر چیز را در کائنات به دوپاره کرد!
اینک هر چیز یا سرخ است
ماییم و آبها
که برخی یزیدی
خونی که از گلوی تو تراوید
در رنگ!
یا حسینی نیست!

آه ای مرگ تو معیار!
و آن را بی قدر کرد
غبطه بزرگ زندگانی شد!
در یک طراز ایستاد
که جهان با دروغ می باشد
مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت
که مردنی چنان،
خونت، با خونبهای حقیقت
و عزمت ضامن دوام جهان شد
و خون تو امضای "راستی" است.

تو را باید در راستی دید
در آب
در سنگ
در شمشیر
و در شیر
و در گیاه، هنگامی که می روید
وقتی می نوشاند
چون ایستادگی است
آن زمان که می شکافد
که می خروشد

در شفق که گلگون است	در خواستن
تو را باید در شقایق دید	تو را باید از خورشید خواست
از شب شکوفاند	با باد پاشید
تو را باید تنها در خدا دید	از گریبان حقیقت بیرون آورد
ابدیت آینه ای ست:	آفتاب لایق نیست
جرقه نگاه توست	

تو تنها تر از شجاعت	ایستاده ای
و صداقت	بر لبان اراده توست
چندان تناوری و بلند	کلاه از سر کودک عقل می افتد
بر تالابی از خون خویش	با جامی از فرهنگ
هر کس را که تشنه شهادت است	

نام تو خواب را بر هم می زند	کلامت قانون است
تنها واژه تو خون است ، خون	مرگ در پنجه تو
که کودکان به شیطننت در مشتش می گیرند	و یزید بهانه ای
که خلط ستم را در آن تف کردی	یزید کلمه نبود
زالویی درشت	مخنثی که تهمت مردی بود
سرقت نام انسان"	و سلام بر تو
نه از آن جهت که عطشانت شهید کردند	

مرگ سرخت	که فوج کلام را نیز در هم می شکند
و کلمه ستم را بی سیرت کرد	هیچ کلام بشری نیست
ای شیرشکن!	خون تو در بستری از آن سوی کلام
خون تو بر کلمه فزون است	

فراسوی تاریخ
می گذرد
بیرون از راستای زمان
خون تو در متن خدا جاری است

یا ذبیح الله
و رویای به حقیقت پیوسته ابراهیم
کربلا میقات توست
و تو نخستین کسی
به چهل روز کشاندی
آه
در حسرت فهم این نکته خواهم سوخت
در استلام حجر وانهادی
با بوسه بر خنجر تمام کردی
مرگ تو
میدا تاریخ عشق
معیار زندگی است
تو اسماعیل برگزیده خدایی
محرم میعاد عشق
که ایام حج را
و اتمناها بعشر-
که حج نیمه تمام را
و در کربلا
آغاز رنگ سرخ
میدا تاریخ عشق
معیار زندگی است

خط تو با خون تو آغاز می شود
دین راه افتاد
و چون فرو افتادی
و تو شکستی و " راستی " درست شد
بنیاد ستم سست شد
در پاییز مرگ تو
گیاه روید
و هیچ شاخه ای نیست
و اگر ندارد
هیزمی است ناروا بر درخت مانده
از آن زمان که تو ایستادی
حق برخاست
و از روانه ی خون تو
بهاری جاودانه زایید
درخت بالید
که شکوفه سرخ ندارد
شاخه نیست

تو راز مرگ را گشودی
شرف به دنبال تو لابه کنان می دود
تو فراتر از حمیتی
یگانه ای، وحدتی
آه ای سبز!
ای شریفتر از پاکی
ای شیرین سخت
تو دهان تاریخ را آب انداخته ای
شاهین میزان
نگاهت سلسله تفاسیر،
و پشتوانه افلاک
کجای خدا در تو جاری ست
عجبا!
چگونه با انگشتانه ای از کلمات
کدام گره، با ناخن عزم تو وا نشد؟
نمازی، نیتی
ای سبز سرخ!
نجیب تر از هر خاکی
ای سخت شیرین!
ای بازوی حدید
مفهوم کتاب، معنای قرآن!
گامهایت وزنه خاک
کز لبانت آیه می تراود؟
حیرانی مرا با تو پایانی نیست
اقیانوسی را می توان پیمانه کرد؟

خون تو در اشک ما تداوم یافت
شمشیر شد

"خون آیه" های دلاوریت را
و نوشتارها ،
و جهان یک مزرعه شد

دستی و داسی و شمشیری
و اینک
مزرعه سرخ است

آن باغ مینوی که تو در صحرای تفته کاشتی
با نه‌های جاری خوناب
و آن سروهای سبز دلاور،
اکبر را
بوفضایل را

فضیلتی ست،
آن سوی رود پیوستن
پلی ست
و توشه را به کاروان
جمع‌های عاریه را
مشتعل می کند
که بر دامن توست ...
بعد از تو
و گریه سوگ
و غمت توشه ی سفر

راهی

و ما از تبار جنون
و از سنگ جوشید
ستم ، دشمنی زیباتر از تو ندارد

کربلای تو
منظومه بزرگ هستی است

پایان من است

بگذار بگیریم

و اشک ما صیقل گرفت
و در چشمخانه ستم نشست
تو قرآن سرخی

بر پوست کشیده صحرا نوشتی
مزرعه ای شد، با خوشه های سرخ
با خوشه ، خوشه ، خون
و هر ساقه:
و ریشه ستم را وجین کرد
و هماره

یا ثارالله
با میوه های سرخ
با بوته های سرخ شهادت
باغی ست که باید با چشم عشق دید
صنوبر
و نخلهای سرخ کامل را

حر، شخص نیست
از توشه بار کاروان مهر جدامانده
و کلام و نگاه تو
که آدمی را به خویش بازمی گرداند
و اما دامت:

در حسرت پناه یافتن
از غبطه سر گلگون حر
ای قتیل!
"خوبی" سرخ است
خنجر

به ناکجا آباد
و رد خونت
که راست به خانه ی خدا می رود...

تو از قبیله خونی
خون تو در شن فرو شد
ای باغ بینش
و مظلوم، یاوری آشناتر از تو
تو کلاس فشرده تاریخی
مصاف نیست
طواف است

پایان سخن

تو انتها نداری.....